

برخی از ویژگی‌های سبکی *دُن آرام*

آبتین کلکار

ترجمهٔ رمان *دُن آرام* به قلم م. ا. به‌آذین در زمرهٔ نمونه‌های نسبتاً نادری از ادبیات ترجمه‌ای ماست که به‌رغم گذشت بیش از نیم‌قرن از انتشار چاپ اول آن (در ۱۳۴۴)، به‌رغم ترجمه‌شدن از زبان واسط (فرانسوی، و نه روسی)، و به‌رغم آن‌که رقیب قدری همچون احمد شاملو نیز ترجمه‌ای از آن ارائه داد، همچنان ارزش خود را از دست نداده و هنوز پاسخگوی نیاز کتابخوانان ایرانی به آشنایی با این اثر بزرگ ادبیات جهان است. در این مقاله تلاش بر این است برخلاف اکثر روش‌های فعلی نقد ترجمه در نشریات داخلی، که معمولاً به مقایسهٔ واژه‌ها و عبارات در دو زبان مبدأ و مقصد و ارزیابی متن ترجمه بر این اساس محدود می‌مانند، برخی از ویژگی‌های سبکی ترجمهٔ به‌آذین معرفی و بررسی شوند.

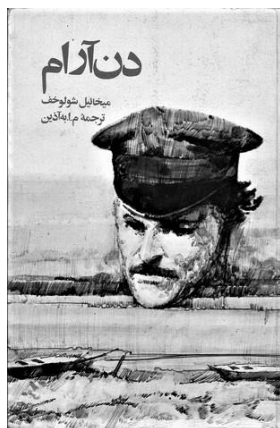
در همین آغاز باید گفت که به این نقد و بررسی اشکالی جدی می‌توان گرفت. از آنجا که ترجمه از زبان واسط صورت پذیرفته است، به قطعیت نمی‌توان حکم کرد که کدام استراتژی‌ها و شیوه‌های ترجمه انتخاب مترجم فرانسوی بوده‌اند و کدام شیوه‌ها انتخاب به‌آذین. این اشکال درست است، ولی به هر حال، استراتژی‌های ترجمه که در ادامه خواهیم دید، اتفاقاتی هستند که در فرایند تبدیل متن روسی به فارسی رخ داده‌اند، فارغ از آن‌که این استراتژی‌ها و شیوه‌ها را کدام مترجم به خدمت گرفته است. به همین دلیل، باید به‌خاطر داشت که در سراسر مقاله هر جا صحبت از سبک یا استراتژی به‌آذین به میان می‌آید منظور سبک متن ترجمهٔ فارسی *دُن آرام* به قلم به‌آذین است (که از صافی مترجم فرانسوی نیز گذشته) و نه سبک شخصی او، هرچند بنا به خواننده‌هایم از دیگر ترجمه‌های به‌آذین گمان می‌کنم بسیاری از این ویژگی‌ها سبک شخصی خود او نیز هستند، ولی برای اثبات این ادعا یا باید به همان متن واسط مورداستفادهٔ به‌آذین رجوع

کرد یا ترجمه‌های دیگر او را، که از زبان فرانسوی انجام شده‌اند، بررسی کرد. شیوه انتخاب واژه‌ها و عبارات و معادل‌های لغوی را شاید بتوان بارزترین عنصر سازنده سبک در متن ترجمه دانست. مترجم برای برگرداندن اکثر واحدهای واژگانی زبان مبدأ چندین و چند گزینه در زبان مقصد در اختیار دارد که با توجه به سبک و سیاق متن، و گاه بنا به سلیقه شخصی خود، یکی از آنها را انتخاب می‌کند و در متن ترجمه به کار می‌برد. این مهارتی است که فقط با خواندن و تجربه عملی به دست می‌آید و برای ارتقای آن از دست فرهنگ‌های لغت و اینترنت و منابع دیگر، در مجموع، کار چندانی ساخته نیست.

رمان **دُن آرام**، از نظر تنوع و دامنه واژه‌های به کاررفته در آن، اثر برجسته‌ای است. در آن هم انبوهی صحنه‌های جنگ و خشونت و زندگی سربازی و اصطلاحات نظامی وجود دارد، هم شمار فراوانی صحنه‌های روستایی با واژه‌ها و اصطلاحات مخصوص زندگی کشاورزی؛ هم توصیفات شاعرانه از طبیعت با واژه‌های فاخر و شاعرانه وجود دارد و هم گفتار خشن و زنده سربازان عامی، و هریک از این صحنه‌ها مجموعه واژگان متفاوت و خاص خود را می‌طلبد.

نمونه توصیف شاعرانه:

«و بار دیگر آواز خریستونیا همچون ناقوس بزرگی که زنگ آشوب بزند صداهای دیگر را زیر خود له کرد. سرود با صداهایی که از دیگر ارابه‌ها می‌آمد مایه گرفت. حلقه‌های آهنی چرخ ارابه‌ها طنین می‌افکند، اسب‌ها از خاک و غبار عطسه می‌زدند. سرود به سنگینی و نیرومندی بسان رودی که طغیان کرده باشد روی جاده روان بود. از میان نی‌های آفتاب‌سوخته و تیره‌گشته مرداب خشکیده یک مرغ زیبا با بال‌های سفید به در جست و فریادکشان به سوی دره کوچکی پرواز کرد. پرنده به سوی رشته‌ارابه‌هایی که برزنت سفید روی آن کشیده شده بود و اسب‌هایی که با سم خویش خاک انبوه را همچون گردبادی به حرکت درمی‌آوردند و مردانی که با پیراهن سفید خاک و عرق چسبیده در کناره جاده می‌رفتند سر برگرداند و با چشمان زمردین خود نگاهشان کرد. مرغ زیبا در دره افتاد و سینه سیاهش بر گیاهان زردرنگ کوفته شد و دیگر آنچه را که روی جاده می‌گذشت ندید. (بخش نخست، فصل پنجم)



نمونه گفتار عامیانه

- از کدام اسواران هستی؟
- تو خودت چطور، آمده‌ای اینجا چه غلط بکنی؟
- پدر سوخته، حالا نشانت می‌دهم! با افسر این جور حرف می‌زنی؟
- ببخشید، قربان، شما را ندیده بودم.
- برو گم شو.
- سوار شید! سوار شید!
- اسواران! سینه جلو، سر راست!
- در میان ستون سواران آهسته گفته می‌شود:
- «سینه جلو، سر راست!» انگار شوخی است. دو شبه که نخوابیده‌ایم.
- سیومکا، بگذار یک پک هم من بزنم. از دیروز عصر تا حال سیگار نکشیده‌ام.

در شیوه معادل‌گزینی واژگانی در ترجمه دن آرام به‌آذین می‌توان چند گرایش اصلی را تشخیص داد. نخست آن‌که مترجم در برگردان واژه‌هایی که بر واقعیات خاص زندگی و فرهنگ روسی دلالت دارند (مانند نام غذاها، لباس‌ها، ابزارها، مکان‌های خاص یک قوم یا فرهنگ) می‌کوشد تا حد امکان معادل‌هایی فارسی برای آنها برگزیند و از به کار بردن اصل واژه‌های بیگانه پرهیز می‌کند. غیر از اسامی خاص، شاید تنها واژه‌های مختص فرهنگ روسی، که در ترجمه فارسی به‌آذین به شکلی سیستماتیک به همان شکل باقی مانده‌اند، واحدهای اندازه‌گیری قدیمی روسی از قبیل «ورست»، «آرشین»، «ساژن»، «دسیاتین»، «فونت» هستند، در حالی که در ترجمه احمد شاملو از همین اثر، که معمولاً آن را «ایرانی‌تر» یا «ایرانی‌شده‌تر» از ترجمه به‌آذین می‌دانند، بسیاری از واژه‌ها صورت روسی خود را حفظ کرده‌اند. برای روشن‌تر شدن موضوع، می‌توان واژه نسبتاً پرکاربرد «хутор» را نمونه آورد که به‌آذین آن را به «روستا» ترجمه کرده و شاملو معادل آوانگاری‌شده «خوتور» را برای آن برگزیده است. هریک از این دو استراتژی نقاط قوت و ضعف خود را دارند و مترجمان با در نظر گرفتن جمیع جهات و استراتژی کلی خود باید یکی از آنها را انتخاب کنند. نمونه‌هایی مانند

«خوتور»، به واسطهٔ غرابتشان، می‌توانند فضا را روسی کنند و رنگ و بوی محلی به متن ببخشند، ولی معمولاً، دست‌کم در نخستین کاربردها در متن، نیاز به توضیح دارند و علاوه بر آن، افراط در کاربرد آنها ممکن است زبان متن را از حالت متعارف فارسی خارج کند. معادل‌های زبان مقصد برای این گونه واژه‌ها معمولاً دقت کامل ندارند و عمومیت معنایی^۱ پیدا کرده‌اند، همان گونه که «روستا»ی فارسی معرف ابعاد کوچک و قزاق‌نشین بودن «خوتور» روسی نیست (شاملو در همان زیرنویس صفحهٔ اول کتاب توضیح مفصلی دربارهٔ تفاوت روستا و خوتور می‌دهد)، ولی در عوض متن ترجمه با این گروه از معادل‌ها روان‌تر و «فارسی‌تر»، و معنای آن برای خواننده سهل‌الوصول‌تر می‌شود. همان گونه که در ادامه خواهیم دید، به‌آذین در برگرداندن ساختارهای دستوری زبان مقصد به زبان مبدأ نیز به همین «فارسی» کردن ساختارها گرایش دارد و از این رو انتخاب او در شیوهٔ معادل‌یابی برای واژه‌های مورد بحث با استراتژی کلی او در ترجمهٔ این رمان همخوانی دارد. او در این راه تا آنجا پیش می‌رود که گاه حتی قاعدهٔ کلی «ترجمه نشدن جای‌نام‌ها» را نیز نقض می‌کند و جسورانه نام برخی از مکان‌های کوچک جغرافیایی را نیز به فارسی برمی‌گرداند و مثلاً به جای «چورنی‌یار» از ترجمهٔ تحت‌اللفظی «سیاه‌پشته» استفاده می‌کند که برخلاف نام روسی آن، برای خوانندهٔ ایرانی شفاف و معنی‌دار است (جالب‌توجه است که شاملو نیز همین نام را به «سیاه‌کنار» برگردانده است). البته در این شیوهٔ به‌آذین گاه نایکدستی‌هایی نیز دیده می‌شود. مثلاً نوعی پوشاک محلی قفقاز را در جایی به «کمرچین» برگردانده و در جایی دیگر همان لفظ روسی «چرکسکا» را برای آن حفظ کرده است، ولی در مجموع شمار چنین مواردی زیاد نیست و می‌توان استراتژی کلی او در ترجمه را «بومی‌سازی» متن دانست، برخلاف شاملو که، دست‌کم در برگرداندن واژه‌های خاص واقعیات زندگی روس‌ها، سعی در «بیگانه‌گرایی» یا حفظ بیگانگی متن دارد. نمونه‌هایی دیگری که این دو استراتژی متفاوت را نشان می‌دهند، عبارتند از:

1. semantic broadening

- «خانه» (به آذین) و «کورن» (شاملو با توضیح «خانه قزاقی» در پانویس)
- «پالتو» (به آذین) و «چکمن» (شاملو با توضیح «نوعی بالا پوش ویژه قزاقان» در پانویس)
- «پوستین» (به آذین) و «یاپونچی» (شاملو با توضیح «پشمینه‌یی زفت و فراخ که [...] در پانویس»)
- «کفش‌های راحتی» (به آذین) و «چیریک» (شاملو با توضیح «پای‌افزار ویژه قزاقان» در پانویس)
- «کلوچه» (به آذین) و «پیروگ» (شاملو با توضیح «نوعی شیرینی مربایی روسی» در پانویس)

نکته جالب توجه دیگر در معادل‌گزینی واژگانی به آذین در ترجمه دن آرام گرایش او به استفاده از واژه‌های اندک قدیمی و روستایی به جای مترادف‌های خنثی و متداول‌تر است. این گرایش به ویژه در بازسازی فضای روستایی بسیار موفق از آب درمی‌آید. استفاده از «چینه» به جای «دانه»، «پاچین» به جای «دامن»، «چارقد» به جای «روسری، شال» یا «مطبخ» به جای «آشپزخانه» انتخاب‌هایی است که به ذهن اغلب مترجمان نسل جوان و شهرزده نمی‌رسد و البته در ادامه گرایش پیش‌گفته، در ایرانی‌تر شدن متن ترجمه نیز مؤثر است. البته برخی از واژه‌ها و تعابیر نیز ممکن است برای خواننده امروزی دوراز ذهن و ناآشنا باشد و او را ناگزیر به مراجعه به فرهنگ لغت کند. واژه‌ای مانند «استسقا»، که امروزه بیشتر از لفظ «آب‌آوردگی» به جای آن استفاده می‌شود، یا تعبیری مانند «سواد برداشتن» (به جای «رونویسی کردن» و مسلماً نه «کپی کردن»!) نمونه‌هایی هستند که اگر قرار باشد امروزه ویرایش تازه‌ای بر متن به آذین اعمال شود، ویراستار باید درباره‌شان تأمل کند. از یک سو، می‌توان برخی از این واژه‌ها را امروزی‌تر و متن را ساده‌تر کرد، و از سوی دیگر، می‌توان استدلال کرد که وجود همین صورت‌های قدیمی نوعی کهنگی «ملیح» به متن می‌بخشد و بهتر است آنها را حفظ کرد، و لو درکشان برای خواننده امروزی کمی دشوار باشد.

به آذین همچنین در گزینش میان معادل‌های مختلف يك واژه یا عبارت بسیاری از اوقات به گزینه‌های ادبی و شاعرانه‌تر گرایش نشان می‌دهد و باز از صورت‌های خنثی و سهل‌تر می‌گذرد:

- «باقی‌ماندهٔ چینه را در آب افشانند» (به جای مثلاً «پخش کرد» یا «ریخت»)
- «و خود از خانهٔ زین به زیر جست» (به جای «از زین به زیر جست» یا «از زین پایین پرید»)

- «پولک‌های نارنجی و زرینش» (به جای «طلایی»)
معادل‌های روسی این نمونه‌ها و مثال‌های دیگر از این دست ممکن است لزوماً شاعرانه و ادبی نباشند، اما، به گمان من، مجموع انتخاب‌های شاعرانهٔ به آذین، کم‌وبیش، همان قدر به متن فارسی شاعرانگی می‌دهد که متن روسی، باز در کل، شاعرانه است. در این قبیل انتقال‌های سبکی، آنچه مهم است نه تناظر يك به يك میان واحدهای لغوی سبك‌دار در دو زبان مبدأ و مقصد، بلکه میزان تقریبی کاربرد این گونه کلمات و تعابیر در کل متن است. ممکن است بسیاری تعبیرات ادبی روسی در فارسی هیچ معادل ادبی نداشته باشند، یا بالعکس (همان گونه که مثلاً بعید می‌دانم همان تعبیر «خانهٔ زین» را بتوان با حفظ سبك به روسی برگرداند)، بنابراین مترجم ممکن است در جایی يك تعبیر ادبی را با معادلی خنثی و پیش‌پاافتاده به زبان مقصد برگرداند و در جایی دیگر، به جبران آن، برای واژه و عبارتی خنثی معادلی ادبی بیاورد. پایبندی سفت و سخت به آن تناظر يك به يكي که گفته شد، دامی است که اگر مترجمی را در خود گرفتار کند، در بهترین حالت متنی تصنعی و غیرمتمعارف از قلم او بیرون خواهد داد. همین دام در نقد ترجمه نیز در انتظار منتقدان است. به راحتی می‌توان واژه‌ها و عبارات بسیاری را در متن اصلی پیدا کرد که دارای بار سبکی یا معنایی اضافه بر معنای اصلی خود هستند و نشان داد که مترجم این بار سبکی یا معنای اضافه را در ترجمهٔ همان واژه یا عبارت بازتاب نداده است و رای به بی‌کفایتی مترجم داد، در حالی که ممکن است مترجم آن حال‌وهوای سبکی را به شکلی در عبارات دیگری در متن گنجانده باشد.

همین‌جا بد نیست اشاره شود که در نقدهای سنتی ترجمه، به آن معنی که در ابتدای مقاله گفته شد، می‌شد چندین پاراگراف درباره آن نوشت که معادل صحیح برای واژه روسی «ПЛАВНИК» در آخرین مثال پیش گفته «باله» است و نه «پولک»؛ می‌شد به فرهنگ‌های لغت و دانشنامه‌ها ارجاع داد و تعاریف علمی «باله» و «پولک» و «فلس» و... را با هم مقایسه کرد و با رسم شکل و عکس و برهان قاطع و علمی ثابت کرد که مترجم در اینجا مرتکب خطا شده است. این گونه تطابق‌ها، اگرچه گاه ممکن است سودمند و آموزنده هم باشند، نباید به تنهایی ملاک ارزیابی کار یک مترجم قرار گیرد؛ اگر مترجمی همین عبارت «دن آرام» را به صورت «اندام بال‌مانند حرکتی ماهی که به رنگ حاصل از ترکیب رنگ‌های زرد و قرمز، و نیز رنگ فلز Au است» ترجمه کند، ترجمه‌اش از لحاظ علمی صحیح‌تر از متن به آذین است، ولی هر خواننده متن ادبی قطعاً ترجمه غیردقیق به آذین را به چنین عبارتی ترجیح می‌دهد. این مثال افراطی و غیرواقعی را فقط به قصد روشن کردن موضوع آوردم، ولی بسیاری از نقدهای ترجمه در عمل به چنین ورطه‌ای می‌غلطند و با اثبات «بی‌دقتی»‌هایی از این دست رای به بی‌ارزش بودن کل متن ترجمه‌ای می‌دهند که واقعاً بی‌ارزش نیست.

به آذین در سطح دستور زبان و به ویژه نحو جملات نیز همان رویکرد «بومی‌سازی» را دنبال می‌کند، یعنی در مواردی که ساختار نحوی زبان مبدأ نمونه متناظر یا متعارفی در زبان مقصد ندارد، آن را هماهنگ با قالب‌های نحوی رایج زبان تغییر می‌دهد. این شیوه شاید بدیهی و تنها شیوه ممکن به نظر برسد، ولی واقعیت آن است که مترجمان، در عمل، در بسیاری از مواقع، خواسته یا ناخواسته، به گونه دیگری عمل می‌کنند. انواع و اقسام گرده‌برداری‌های صرفی و نحوی نتیجه کار مترجمانی است که ساختار زبانی نامتعارفی را، معمولاً ناخواسته و تحت تأثیر دستور زبان مبدأ، در متن زبان مقصد به کار می‌برند. نمونه‌های خواسته و آگاهانه سزاوار توجه بیشتری هستند. یک نمونه بارز کاربرد آگاهانه ساختارهای دستوری خاص زبان مبدأ در زبان مقصد و عدم «بومی‌سازی» آنها را می‌توان در عنصری از ترجمه‌های سروش حبیبی از رمان‌های روسی دید که چون

کاملاً در تقابل با شیوه به آذین قرار می‌گیرد، جا دارد بیشتر به آن پرداخته شود. در زبان روسی ساختاری معادل صفت فاعلی یا مفعولی فارسی وجود دارد که می‌تواند، بر خلاف آنچه در فارسی معمول است، وابسته‌های مفعولی و متممی تودرتو و دور و درازی نیز بگیرد. این وابسته‌ها را در فارسی اغلب از طریق جملات پیرو و با حروف ربطی از قبیل «که» و «در حالی که...» ترجمه می‌کنند، ولی سروش حبیبی چنین شیوه‌ای را نمی‌پسندد و می‌کوشد این ساختار را از لحاظ شکلی نیز، تا حد امکان، در متن فارسی حفظ کند. نمونه‌ای بسیار گویا را خود او در نوشته‌ای درباره تشریح و توجیه این رویکرد مثال زده است: توصیف ناتاشا، از شخصیت‌های اصلی رمان **جنگ و صلح**: «**دخترک سیاه‌چشم...** با شانه‌های ظریف کودکانه و عریان، و در شتاب دویدن از لباس بیرون‌افتاده، و گیسوان تابدار سیاه از پیشانی عقب‌زده، و بازوان باریک و برهنه و ران‌های لاغر در شلوار کوتاه و به حاشیه تور آراسته‌اش، در سنی بود که...». حبیبی سپس می‌نویسد: «مسلم است که نویسنده می‌توانست با افزودن چند «بود» در عبارت، آن را روان‌تر و آسان‌فهم‌تر کند. اما این کار را نکرده است و ما غافل نیستیم که او با خودداری از پراکندن این «بود» های روان‌ساز و جدا کردن جمله‌های کوتاه و ساده، خواسته است تصویری را که «بیننده» در یک نگاه از ناتاشا در ذهن می‌آورد با وصف تمام این احوال در فقط یک جمله در خواننده پدید آورد. [...] روان کردن نثری باصطلاح «پردست‌انداز» و «پیچیده» به آن می‌ماند که [...] قوز و گره شاخه‌های درختی تناور و سایه‌گستر را بتراشیم و صاف کنیم و آن را به صورت ترکه‌ای راست درآوریم» (حبیبی، ص ۹-۱۰).

حقیقت این است که این استدلال شاید در مورد جمله فوق صدق کند و نتیجه نیز زیبا و پذیرفتنی از آب درآید (هرچند زیبایی آن نیز مقبول همه ناقدان نیست)، ولی در مورد جمله‌های ساده‌تری مانند «کارمند دست‌ها را برهم‌مالان خندید» یا «پرنس از رفتار او تعجب‌کنان خارج شد» (از ترجمه رمان **ابله**) جای چون و چرا بیشتر است؛ ضمن آن‌که در نمونه آخر، در متن روسی، اصولاً خبری از صفت فاعلی وابسته‌دار نیست و هر دو عمل «تعجب کردن» و «خارج شدن» با دو

فعل شخصی متوالی بیان شده‌اند. به نظر می‌رسد حبیبی این ساختار را به صورت يك عنصر سبکی (و نه معنایی، آن‌گونه که خود ادعا می‌کند) به خدمت گرفته است و بی‌آن‌که در بند تناظر يك به يك میان ساختارهای متن مبدأ و مقصد باشد، هر جا که لازم تشخیص بدهد از آن استفاده می‌کند. تشبیه ساده‌سازی ساختار جملات به تراشیدن درخت نیز به اندازه کافی قانع‌کننده نمی‌نماید، چرا که مخالفان این رویکرد نیز می‌توانند با استفاده از همین تشبیه بگویند حفظ پیچیدگی‌های نحوی زبان مبدأ در متن ترجمه به آن می‌ماند که درختی تناور و سایه‌گستر را از محل رستمنش بیرون آوریم و از نو در گلدانی تنگ بکاریم یا آن را از طبیعت سرد شمال به منطقه‌ای استوایی بیاوریم و انتظار داشته باشیم با همان شادابی و طراوت به زندگی خود ادامه دهد.

مسئله در اینجا بر سر برتری دادن یکی از این دو شیوه ترجمه بر دیگری نیست؛ مسئله، همانند بحث شیوه معادل‌گزینی شاملو و به‌آذین، بر سر آن است که هر مترجم، با در نظر گرفتن جمیع جهات، یکی از این دو روش را برمی‌گزیند؛ مسئله باز همان تقابل دو رویکرد «بومی‌سازی» یا «بیگانه‌گرایی» است. حبیبی ترجیح می‌دهد ساختارهای پیچیده و نامتعارف بیگانه را، به رغم غرابت و سخت‌خوان بودنشان، در زبان فارسی حفظ کند و حتی آن را به عنصری سبکی در نثر خود بدل سازد و به‌آذین روانی و آشنا بودن ساختارهای دستوری زبان مقصد را به حفظ آن ظرایف معنایی، که حبیبی به آنها اشاره می‌کند، مرجح می‌داند و درست برعکس حبیبی، صفت فاعلی روسی را به صورت فعل شخصی ترجمه می‌کند و مثلاً به جای «استپ انتظارکشان خاموشی می‌گزید»، صورت «استپ در انتظار بود و خاموشی می‌گزید» را برمی‌گزیند.

و سرانجام بد نیست این نوشتار را با نکته‌ای به پایان ببریم که در چند سال اخیر بارها به صورت خرده‌گیری بر ترجمه دن آرام مطرح شده است. شروعش، ظاهراً، با یادداشتی از مهرداد فرمند در وبگاه بی‌بی‌سی فارسی به تاریخ دوم اسفند ۱۳۹۲ بود و آخرینش را چند روزی پیش از نگارش این مقاله، در بیست‌وهفتم آبان ۱۳۹۸، آرش خوشخو در روزنامه هفت صبح نوشته است.

نویسندگان به آذین را متهم می‌کنند که واژه روسی «کازاک» را به اشتباه «قزاق» ترجمه کرده است و به زعم آنان، دو قوم کاملاً بی‌ارتباط را با هم اشتباه گرفته است. این اشکال کاملاً بی‌اساس است و نویسندگان این مقالات خود دچار خلط و اشتباه شده‌اند و احتمالاً می‌پندارند آن بریگاد قزاق که در دوره مشروطه مجلس ایران را به توپ بست یا آن دیویزیون قزاق که رضا خان عضو بود، مربوط به کشور قزاقستان است. با این پیشینه تاریخی از حضور قوای قزاق‌های روس مسیحی در ایران، عجیب است انتظار داشته باشیم مترجمی که شش سال پس از به توپ بستن مجلس به دست بریگاد قزاق به دنیا آمده و در زمان ورود قوای قزاق به تهران در اسفند ۱۲۹۹ شش ساله بوده، در ترجمه‌اش ضبط مشهور نام این قوم را تغییر دهد و آنان را «کازاک» بنامد و هر گونه ارتباط ذهنی خوانندگانش با پیشینه تاریخی قوم قزاق در ایران را از بین ببرد. این مطلب که این دو قوم با وجود نام یکسان نباید با هم خلط شوند کشف جدیدی نیست و از جمله بیش از چهل سال پیش در *دائرةالمعارف فارسی* مصاحب ذیل دو مدخل جداگانه «قزاق‌ها» بر این نکته تأکید شده است. اگر هم قرار بر این شود که نام یکی از این دو قوم برای جلوگیری از اشتباه تغییر کند، منطقی‌تر به نظر می‌رسد پیشنهاد شود نام اهالی قزاقستان را، که در حافظه تاریخی ایران حضور کمرنگ‌تری دارند، به «قزاقستانی» یا «کازاخ» (آن‌گونه که در برخی از متون آمده است) تغییر دهیم.

منابع

حبیبی، سروش. «چند کلمه درباره ترجمه». مترجم، ش ۴۹ (پاییز و زمستان ۱۳۸۸): ۵-۱۶.
خوشخو، آرش. «افسانه کازاک‌های رهایی‌بخش در لندن». *هفت صبح*، ۱۳۹۸/۸/۲۷، قابل‌دستیابی در: <https://7sobh.com/content/> (آخرین بازیابی در ۱۳۹۸/۹/۱۵)
داستایفسکی، فیودور. *ابله*. ترجمه سروش حبیبی. تهران: چشمه، ۱۳۸۳.
شولوخوف، میخائیل. *دن آرام*. ترجمه م. ا. به آذین. تهران: نیل، ۱۳۴۴.
شولوخوف، میخائیل. *دن آرام*. ترجمه احمد شاملو. تهران: مازیار، ۱۳۸۲.
فرهمند، مهرداد. «شولوخوف و خطای مترجمان ایرانی». وبگاه بی‌بی‌سی فارسی، ۱۳۹۲/۱۲/۲، قابل‌دستیابی در:

https://www.bbc.com/persian/arts/2014/02/140221_mf_sholokhov

(آخرین بازیابی در ۱۳۹۸/۹/۱۵)